

تاریخ فلسفه حقوق

« ۷ »

پوفندورف^۱

اکنون از دائرة سیستمهایی که حق و زور را یکی میدانند بیرون میرویم .
از میان کسانی که ، برخلاف عقاید هابز و اسپینوزا ، طرفدار جدی اجتماعی بودن انسان بوده اند **ساموئل پوفندورف** آلمانی (۱۶۹۴ - ۱۶۳۲) را باید نام برد . وی از سال ۱۶۶۱ ، **درهیدلبرگ** ، باستانی حقوق طبیعی و حقوق بین الملل انتخاب و از سال ۱۶۷۰ استاد دانشگاه سوئدی لاند^۲ گردید . گرچه از مشهورترین مولفان مکتب حقوق طبیعی است ولی آندو را صاحب نظریات اصلی نبوده است .

آثار وی عبارتند از : **عناصر کلی علم حقوق** (۱۶۶۰) ، **حقوق طبیعی و حقوق بین الملل** (۱۶۷۲) ، **در مشاغل انسان و اهل شهر** (۱۶۷۳) که اولی عنوان مقدمه را دارد ، دومی سیستمی کامل و سومی خلاصه آن است .

کتاب فوق الذکر در اساس آنچه قبل از وی گفته شده تغییر نداده بلکه معجونی است از نظریات گروسیوس و هابز باین خلاصه : انسان بموجب غریزه اجتماعی خود میل بتجمع دارد (شباهت با گروسیوس) ولی چنین بنظر میرسد که این غریزه از سود و نفع سرچشمه میکیرد (شباهت با هابز) . هدف دولت صلح و امنیت عمومی است .

پوفندورف بتفصیل نظریه حالت طبیعی یعنی حالت قبل از زندگی سیاسی را ، که در آن تمام مردم آزاد و مساوی بوده اند و هیچ تضمینی برای حقوق آنان وجود نداشته است ، مورد بحث قرار داده . بنظر وی ، چون با ترتیب فوق مردم مورد ظلم و اجحاف قرار میگرفته اند ، بناچار گردن باطاعت یک شاه نهاده تشکیل دولت داده اند .

در اینجا نیز همان ابهام سابق در مفهوم حالت طبیعی دست داده است ، مفهومی که از آن دومعنی زیر اراده شده : الف) یک مجتمع ، یعنی دوره تاریخی سابق بوجود دولت . ب) ایده از آنچه شرائط زندگی انسان بدون وجود دولت میشده . بمعنای اول ، حالت طبیعی ، یک داستان تاریخی است که قابل اثبات نمیشد و در معنای دوم اصلی است فرضی و عقلی .

Lund - 3 Heidelberg - 2 Pufendorf Samuel - 1
De jure naturae et gentium - 5 Elementa Jurisprudentiae Universalis - 4
De officiis hominis et civis - 6

تاریخ فلسفه حقوق

در معنای دوم ، نظر حالت طبیعی را میتوان مانند یک حیلۀ منطقی پذیرفت چه نظر مزبور توجیهی است برای دلائلی که نظم اجتماعی را ایجاب میکند . اما همه مؤلفان طرفدار حقوق طبیعی ، و از آنجمله پوفندرف ، بین دو معنای نامبرده نوسان میکنند . همین امر موجب نقص نظریۀ آنان گردیده ، با وجودی که شامل بخشی از حقیقت است ، آن را قابل رد مینماید . مؤلفان نامبرده روش مبهم و در نتیجه ناقصی را دنبال میکنند چه ، مشارالیهم ، با اصول موضوعه‌ای که یکسره فکری است شکل داستان تاریخی داده و جرات نکرده‌اند این اصول را بدون تشبیه با امور غیر محقق تاریخی تأیید نمایند . باین جهت میتوان آنانرا نیمه ایده‌آلیست و حتی ، شبه تاریخی شمرد .

مکتب حقوق طبیعی ، با پوفندرف ، بدرجۀ اعلائی خود رسید و سیستمی تمام وکامل گردید . این شخص ابتدا تشخیص میان حقوق و خدانشناسی را مورد بحث قرار میدهد . بعلاوه ، بوسیلهٔ یک برابر نهادن روشن ، حقوق طبیعی را از حقوق وضعی جدا میکند . بنظر وی ، حقوق اولی ، سابق بر دولت بوده و بر دومی مزیت داشته و دارد . حقوق وضعی هیچگاه نباید از حقوق طبیعی دور شود . حقوق اخیر بقوه مقننه اصولی راهنما عرضه میکند .

نتیجۀ ، پوفندرف ، بتفکیک دیگری ، بین حقوق ذاتی و حقوق اکتسابی ، قائل شده است . مقصود از اولی حقوقی است که مختص بانسان ، بحال مجرد و قبل از مشارکت او یعنی پیش از آنکه بزندگی عمومی تعلق گیرد ، میباشد . حقوق دومی از این نظر که انسان بیک مجتمع (خانواده و هیئت اجتماعی) تعلق دارد بوی اضافه میشود .

خصیصۀ این مفهوم تفوقی است که برای ملاحظات حقوقی نسبت بتکالیف قائل شده است و این خصیصه بین تمام مکتب های حقوق طبیعی ، تا آخر قرن هیجدهم ، مشترک است .

همانطوریکه گفتیم ، پوفندرف ، در سیستم خود ، زیاد دارای ایده های اصلی نیست . بعضی ها ، در مورد او ، قدری باشدت قضاوت کرده‌اند . لایبنیتس او را « مردی که کمی حقوقدان بوده و از آن کمتر فیلسوف » می‌نامد .

اما ، از طرف دیگر ، آثار وی وسیع و روشن بوده و خود التقاطی بودن او باعث امتیاز آنها گشت بطوریکه مدت مدیدی در مدارس مورد تدریس قرار گرفت . میتوان گفت آثار و تالیفات پوفندرف مجموعه است از تمام عقایدی که ماترك حقوق طبیعی را تشکیل میدهند .

لاک و سایر نویسندگان انگلیسی (هوکر - سیدنی - و غیره)

در انگلستان ، بخصوص در اواخر قرن شانزدهم و تمام قرن هفدهم ، افکار سیاسی رونقی تمام یافت . بروزات ایندوره ، بطور کلی ، صرفاً نظری نبوده شرائط و مسائل عصری در آنها مؤثر بلکه هدف اساسی بوده است . مباحثات مربوط بخدانشناسی موجب

تاریخ فلسفه حقوق

پیدایش کتاب **ریشارد هوکر** (۱۶۰۰-۱۵۵۴) ، بنام **قوانین تشکیلات سیاسی کلیسا** شد . قسمتهای اول این کتاب در حوالی سال ۱۵۹۴ منتشر گردید .

مقصود هوکر ، در کتاب فوق ، تعریف و تشریح دولت و کلیساست . وی ، در امور مذهبی ، قدرت عالیه را حق پادشاه انگلستان میداند و برای رسیدن باین منظور ابتدا قوانین را ، بطور کلی ، مورد تحلیل قرار میدهد . این تحلیل ، گرچه طبق روش اسکولاستیک صورت گرفته ، افکار تازه نیز در آن رسوخ داشته است .

بنابراین ، بعقیده هوکر ، بموجب قانون طبیعی ، که موافق اراده خداوندی است ، قدرت سیاسی بر رضایت کلیه افراد مجتمع نهاده شده است . چه هیچکس را طبیعتاً قدرت امر ونهی بر گروه بسیار نمیباشد . در صورت فقدان رضایت عمومی ، قدرت نامشروع میگردد . این نحوه تفکر ، که اشاره بنظریه عقد اجتماعی است ، بعداً بوسیله لاک توضیح شده بسط پیدا کرد .

چنانکه میدانیم ، در قرن هفدهم میلادی ، انقلاب بزرگ انگلستان (۱۶۸۸) بوقوع پیوست که حقوق ملت و مجلس را در مقابل سلطنت محکم ساخت . باین ترتیب ، در نتیجه کشمکشهای زیاد ، قانون اساسی انگلیس بوجود آمد که ، بعدها ، سرمشق قوانین اساسی قاره اروپا گردید .

آثار نویسندگان انگلیسی آن عصر ، بطور کلی ، مربوط بجنبش تاریخ بوده گاهی نسبت بان مؤثر و زمانی متأثر قرار گرفته است .

هائز ، که در بالا از او صحبت کردیم ، همچنین **روبرت فیلمر** (۱۶۸۸-۱۶۱۰) ، صاحب کتاب **پاتریارشا** (۱۶۸۰) ، بیستم قدرت مطلقه متمایل بودند و حال آنکه **میلتن** ، **سیدنی** ، و **لاک** ۲ نمایندگان مسلک آزاد منشی بوده اند .

جان میلتن (۱۶۷۴-۱۶۰۸) ، شاعر و نویسنده سیاسی و مؤلف کتاب **دفاع بفتح انگلیسیان** (۱۶۵۱) میباشد . این کتاب پاسخی است بکتاب **دفاع از قدرت سلطنتی بفتح شارل اول** (۱۶۴۹) ، اثر ادیب فرانسوی **سوهز** (سالمازیوس) ، که در آن از شارل اول دفاع شده است . شارل اول ، چنانکه میدانیم ، پس از مبارزات زیاد با پارلمان ، در ۱۶۴۹ محکوم و اعدام گردید .

میلتن از آزادی عقیده و مطبوعات دفاع میکند و حتی قتل پادشاه مستبد را تجویز می نماید .

ضمناً سجاجرات قلمی ، میان دو نویسنده فوق ، تامدتی بطور تناوب وجود داشت .
الجرنون سیدنی (۱۶۸۳-۱۶۲۱) ، مؤلف کتاب **مقتار در خصوص دولت** است که ، در ۱۶۹۸ ، یعنی چند سال پس از مرگ وی بر روی چوبه دار منتشر گردید .

R. Filmer . - 3 of the lows of ecclesiastical polity. - 2 Richard Hooker - 1
J. Locke . . 7 Algernon Sidney - 6 J. Milton. - 5 Patriarcha - 4
Defensio regia pro Carolo I. - 9 Defensio pro populo anglicano. - 8
Discours sur le gouvernement. - 11 (Salmasius) Saumaise - 10

تاریخ فلسفه حقوق

سیدنی ، در کتاب نامبرده ، از حق حاکمیت ملی دفاع کرده نظریه فیلمر را رد میکند . نویسنده اخیر ، در کتاب **پاتریارشا** ، از این نظریه دفاع کرده بود که قدرت سیاسی از آدم سرچشمه میگردد باین معنی که منشاء آن از تکالیف پدری بوده و بارت بسلاطین انتقال یافته است .

این نظریه بی پرو پایه ، بعداً بوسیله **لاک** نیز رد شد و **روسو** نیز ، در ابتدای قرارداد اجتماعی ، بطور تمسخر بآن اشاره میکند .

سیدنی سزاوار آنست که ، ویرا ، در عین حال یک متفکر ، یک شهید راه فکر و یکی از ملهمین روسو بدانیم .

جان لاک (۱۷۰۴ - ۱۶۳۲) ، نویسنده مهم دیگری است که کلیه نظریه حالت طبیعی و قرارداد اجتماعی را بسوی یک جهت عقلی سوق داده بخوبی دموکراسی و آزاد منشی را ، که مخالف سیستم قدرت مطلقه هابز است ، مجسم میکند .

لاک ، از شخص اخیر الذکر ، هم از جهت اساس فکر و هم از جهت نتایجی که گرفته متمایز است . هابز ، بمنظور استقرار سیستم قدرت مطلقه ، حالت طبیعی و ، بالنتیجه ، قرارداد اجتماعی را میپذیرد . لاک نیز مبنی را بر همین فروض میگذارد منتها آنها را برای محدود دیتهای حقوقی قدرت سلطان بکار میبرد .

لاک ، در کتاب **دو مقاله در خصوص دولت** خود ، که در ۱۶۹۰ منتشر گشت ، انقلاب انگلیس را خلاصه میکند همچنانکه بعد ها ، روسو ، در نوشتجاتی مشابه ، انقلاب فرانسه را اعلام و تهیه می بیند .

لاک در فلسفه عمومی نیز دارای اهمیت زیادی است . بخصوص در مورد نظریه معرفت میتوان او را یکی از اولین کسانی دانست که این مسئله را بطور صریح مورد بحث و مطالعه قرار داده است .

در کتاب **« تحقیق در فهم و عقل انسانی »** **لاک** ، از این عقیده دفاع میکند که معرفت زائیده احساس و فکر است و قدرتهای شناسائی همین دو هستند (چیزی در نفس نمی یابیم که قبلاً حواس آنرا درک نکرده باشد) . نظریه لاک بخصوص مخالف عقیده معانی فطری میباشد .

لاک ، در آثار سیاسی خویش ، نظراً ، آنچه را که آن عصر ، در انگلستان میگذشته است توجیه میکند . برخلاف تعلیمات هابز ، لاک عقیده مند است که انسان طبیعتاً اجتماعی بوده و حالت طبیعی بدون مجتمع یافت نمیشود . بعقیده وی ، حتی میتوان گفت برای انسان ، حالت طبیعی همان هیئت اجتماعی است و حالت **جنگ همه علیه همه** ،^۳ که هابز تصور کرده بود ، مخالف با واقع است .

بنابراین آنچه **لاک** درک میکند ، انسان در حالت طبیعی هم از بعضی حقوق مانند

1 - Two treatises of government. 2 - Essay Concerning human understanding. 3 - Bellum omnim contra omnes.

تاریخ فلسفه حقوق

حق، آزادی شخصی، حق کار و، بالنتیجه، حق مالکیت برخوردار بوده است. از اینجا معلوم میشود که، در نظر لاک، حق مالکیت بر روی کار استوار شده است. تنها چیزی که، در این حالت طبیعی، انسان فاقد آن بوده قدرت صالحی بوده که بتواند حقوق فوق را تضمین نماید. برای رسیدن باین تضمین، یعنی برای اینکه از نظر سیاسی متشکل شوند، افراد بایستی از قسمتی از حقوق طبیعی خود صرفنظر کرده و بعضی محدودیتها رضایت دهند. و این همان کاریست که قرارداد اجتماعی انجام داده است. اما کسی که باین ترتیب، قدرت عمومی را در دست میگیرد نمیتواند آنرا بیمل خویش مورد استفاده قرار دهد چه این قدرت بمنظور حمایت افراد باو سپرده شده است. سوء استفاده از قدرت عمومی تعدی و تجاوز نسبت به پیمان اجتماعی است و خود این عمل موجب بازگشت قدرت اولیه بملت میگردد. بطور خلاصه، رابطه اطاعت افراد منوط و مربوط باجرای پیمان اجتماعی از طرف دولت است.

جوهر نظریه قراردادی لاک، همانند جوهر نظریه روسو، که بعدها ظاهر میشود، در مقابل بودن تعهد سیاسی است.

بنابراین، در نظر لاک، دولت نفی آزادی طبیعی نبوده بلکه، با بعضی محدودیتها، تأیید مجدد آن است چه ضامن آن آزادی خود او میباشد. افراد فقط آن مقدار از حقوق و آزادی خود را فدا میکنند که تشکیل دولت، یعنی عضوی که بتواند آنرا حمایت نماید، ممکن شود. باین ترتیب، گرچه، در نظر لاک، قرارداد اجتماعی، بمثابة یک عمل یا حادثه تاریخی مجسم است، این عمل تاریخی، در واقع، بصورتی عقلی درآمده.

روش لاک ظاهراً با روش گروسوس و هابز فرقی ندارد چه طبق آن، برای نشان دادن اینکه فعالیت دولت بایستی مطابق اصولی صورت گیرد، این اصول را در عقل محض جستجو نکرده بلکه در اساس خود دولت جستجو میکند و آنرا همچون یک اصل معرفی مینماید.

مسئله تشکیل تاریخی دولت با مسئله ایدآلی که خود دولت باید بآن تحقق دهد یکی میشود. این نظر، که لاک یکی از برجسته ترین نمایندگان آن بشمار است، چنانکه دیدیم، از مذمتها پیش مقبول افتاده بود و تلاشی را که برای جایگزین کردن یک عمل بوسیله یک اصل انجام گرفته، بطور بیسابقه نشان میدهد. بعبارت دیگر، بطور صریح روشن مینماید که چه کوششهایی بکار رفته تا بیک اصل عقلی صورت تحقق تجربی داده شود.

لاک قرارداد اجتماعی را همچون یک عمل تعریف میکند منتها عقلی ترین اعمال. این فیلسوف عقیده ندارد که مردم را یک احتیاج خارجی مجبور کرده باشد تحت یک رژیم سیاسی درآیند. همچنین اینطور نیست که مضار و خطرات حالت طبیعی سبب شده باشد که انسان نتواند شرائط و محدودیتهائی، برای قدرتی که میخواهد خود را تحت آن قرار دهد، پیش بینی نماید. بنابراین، اطاعت از یک قدرت عمومی، بدون قید و شرط نمیشود و مخصوصاً این شروط همان تقاضاهای اساسی است که هر فرد، برای

تاریخ فلسفه حقوق

اطفاء آنها ، بطور فرضی ، حاضر شده است داخل در یک زندگی سیاسی همگانی شود و همین خواسته‌هاست که همچون دوقطب غیرقابل تزلزل رژیم فوق باقی میماند .

اسناد اساسی تشکیلات قدرت عمومی برضایت افراد ، قبل از هرچیز ، راه را برای نظریه باز میکند که ، بموجب آن ، همین اراده که منشاء قدرت است ، تفوق خود را نسبت بان حفظ کرده میتواند هرآن فرمان آنرا تغییر دهد و یا فسخ نماید . باین ترتیب ، اراده ملی ، بطور کلی ، بصورت قدرت حاکمه جلوه گر شده و قانونی بودن هر دولت بوسیله درجه رضایت ملت سنجیده میشود .

از طرف دیگر فرضیه که ، طبق آن ، افراد ، از روی اراده ، دولت را تشکیل داده اند تا ، بوسیله آن ، بمقاصد معین خویش برسند میتواند دلیلی براین مدعا قرار گیرد که قدرت عمومی بستگی بانجام مقاصد فوق داشته و نمیتواند مخالف یا در وراء آنها بکار رود .

باین ترتیب فرضیه قرارداد اجتماعی خصیصه یک اصل ایدالی را پیدا میکند . یعنی ، از این پس ، دولت یک بروز ساده قدرت یا اراده نبوده بلکه بایستی لزوماً برای تضمین حقوق فردی بکار رود .

لاک از این حیث دارای مزیت است که عقاید خود را ، حتی در جزئیات ، بطور دقیق روشن کرده در واقع یک سیستم قانون اساسی کامل بنا نهاده است .

وی ، نظریه تفکیک قوا را ، که بعداً بوسیله منتسکیو تشریح میشود ، طرح ریزی میکند . حقوق ملت را ، بنا بر اینکه یک واحد را تشکیل میدهد ، و حقوق افراد یک کشور را ، بنا بر اینکه افراد مجتمع را تشکیل میدهند ، تشریح مینماید .

لاک مهمترین پیشقدم روسو میباشد چنانکه خود روسو صریحاً اعلام میکند که لاک ، طبق اصول مخصوص خود ، از قرارداد اجتماعی صحبت کرده است .

باین نحو ، جنبشی که بوسیله هارسیل دوپادوا^۱ طرح ریزی شده بود و باضد سلطنتیان ، که نظریه‌های هابز و سایر طرفداران سیستم مطلقه بعضاً انحرافی از آن است ، توضیح عقلی خود را در سیستم لاک مینماید . بالاخره باید متذکر شد که لاک خود را ، بنام تفکیک دولت از کلیسا ، از مدافعین اغماض مذهبی قرار داده است .

تالیف دیگری ، که از نظر فلسفه حقوق دارای اهمیت کمتری بوده ولی از جهات دیگر قابل توجه است ، اثر **داوید هیوم**^۲ (۱۷۷۶ - ۱۷۱۱) است که ، چنانکه خواهیم دید ، بر روی افکار کانت بی اثر نبوده . از میان نوشتجات هیوم تألیفات زیر را نام میریم . **کتاب طبیعت انسان** (۱۷۳۹ - ۴۰) ۳ (تقسیم سوم این کتاب کمی دیرتر تحت عنوان : **تحقیق در خصوص اصول اخلاق** (۱۷۵۱) ۴ منتشر گردید) ، **مبانی اخلاقی ، سیاسی و ادبی** (۱۷۴۱ - ۴۲) ۵ .

1 - Marsile de Padoue 2 - David Hume 3 - A treatise of human nature
4 - Enquiry Concerning the principles of morals 5 - Essays moral, political and Literary.

تاریخ فلسفه حقوق

در نظریات هیوم تمایلی بسوی مذهب شک دیده میشود بدون اینکه زیاد در این قضیه پیش رود چه ظرافتی که در تخیلات متعدد آن دیده میشود و پرازشکاگان متمایز میسازد .

بعقیده وی عدالت از تمایلات اصلی سرچشمه نگرفته بلکه انعکاساتی است از منفعت پرستی. معذک نظریات هابز را رد کرده و قبول میکند که مجتمع طبیعت بر روی روح آدمی پایه گرفته است.

در مقابل عقاید هیوم ، بخصوص ، مکتبی بنام مکتب اسکاتلندی قرار داشت که رئیس آن تماس رید^۱ (۱۷۹۶ - ۱۷۱۰) ، مؤلف کتاب تحقیق در روح انسانی روی اصول وجدان عمومی^۲ (۱۷۶۴) میباشد. باید متذکر شد که خود هیوم نیز اسکاتلندی بوده است.

مکتب نامبره از ارزش حقیقت^۳ که بوسیله وجدان عمومی تأیید شده ، چه از نظر ثنوری و چه از نظر عملی ، دفاع کرده است .

باید متوجه بود که وضع فوق مشابه وضعی است که **سیسرون** در مقابل شکاکان زمان خویش بخود گرفته است .

نیز مکتب اسکاتلندی پیشرفتهای مهمی ، برکت متفکرین دیگری از جمله **استی ورد**^۴ **ماکین توش** ، تحصیل کرده است .

لایبنیتس^۵ ، تمازیوس^۶ و ولف^۷

میتوان گفت که با **گتفرید ویلهلم لایبنیتس** (۱۷۱۶ - ۱۶۴۶) ، بوستان فلسفه آلمان بکل نشست. وی متفکری نیرومند بود که هوش سرشار خود را در کلیه مسائل فلسفی بکار برد .

در مورد فرضیه معرفت لایبنیتس مخالف نظر لاک بود و علیه عقیده او ، در ۱۷۰۴ ، کتاب : «تحقیقات تازه درباره فهم و عقل انسانی»^۸ را بزبان فرانسه تألیف کرد . لاک ، چنانکه دیدیم ، بانظریه معانی فطری^۹ مخالفت ورزید و عقیده داشت که تنها راه حصول معرفت محسوسات است و بالنتیجه اساس آنرا بایستی در تجربه جستجو نمود .

لایبنیتس اصل : «هیچ موضوع ذهنی جز از راه حس وجود ندارد»^{۱۰} را قبول نداشته ، علیه نظریه حس ، بوجود قابلیت های اصلی نفس عقیده مند است .

1 - Thomas Reid 2 - Inquiry into the human mind on the pincipes of common sens 3 - D. Steward 4 - J. Makintosh 5 - Leibniz 6 - Thomasius 7 - wolff. 8 - Nouveaux essais sur l'entendement humain 9 - Ideés innées 10 - Nihil est in intellectus quod non fueriti in sensus. *

تاریخ فلسفه حقوق

جهت بفرمول فوق مطلب زیر را اضافه میکند: «**باستثناء خود ذهن**»^۱ که دارای اشکال مخصوص بخود بوده که از آن بعضی معانی زائیده میشود. این معانی حقایقی هستند که حصول آنها از طریق تجربه میسر نیست.

لایبنتیس در اثر مهم خود «**مهرفت جوهر فرد**»^۲ بر این رفته که جهان و هر چه در او هست ترکیبی از جوهرهای فرد است و یک هم آهنگی کامل در جهان حکمفرماست. بعقیده وی همه چیز را علتی است و هر چیز بجای خویش نیکوست؛ دنیای موجود بهترین دنیای ممکن است (یکی از بدبینان گفت بفرض قبول این موضوع معلوم نیست که این دنیا خوب هم باشد).

از طرف دیگر لایبنتیس در نظر دارد مسائل مختلفی که از اصول فلسفی او نتیجه میشود حل نماید. مثلاً در کتاب «**تحقیقات در عدل خداوند**»^۳ وی در چگونگی توفیق میان وجود یک موجود الهی، قادر مطلق و خوب، از یکطرف، و آلام و مصائب زندگی، از طرف دیگر، بحث میکند عبارت دیگر سعی او در این است که الوهیت را توجیه نماید. ما این مسائل و سایر تألیفات لایبنتیس را که در خصوص فلسفه عمومی است کنارگذاشته فقط بان قسمت می پردازیم که باموضوع بحث ما ارتباط دارد.

در حقیقت لایبنتیس را حقوقدان نیز میتوان دانست. موقمی که هنوز خیلی جوان بود کتاب کوچکی بنام «**روش جدید یاد گرفتن و آموزش علم حقوق**»^۴ (۱۶۶۷) در خصوص حقوق نگاشت که هدف آن توسعه قلمرو حقوق و بهبودی روش آن بوده. بدین منظور، لایبنتیس، در کتاب فوق، پیشنهادات زیادی میکند که از آنجمله تحقیقات حقوق تطبیقی است بوسیله جمع کلیه قوانین ملل روی زمین. بعلاوه (رجوع شود بمقدمه مجموعه حقوق بین الملل) سعی کرده است یک طبقه بندی از فلسفه عملی و عبارت دیگر از اصول و قواعد زندگی بدست دهد. در اینجا بیشتر سعی لایبنتیس در این است که قلمرو حقوق را محدود سازد. بعقیده وی اخلاق همان حقوق است منتها دامنه آن وسیعتر میباشد.

لایبنتیس بنا بر اینکه خیر مربوط بخدا، بانسانیت و یابدولت باشد سه مرحله برای آن قائل میشود. اولین درجه تقوی^۵ یا ترحم^۶ است. دومی تشکیل عدالت^۷ را میدهد و سومی حقوق یا حقوق بمعنای اخص^۸ است.

باتوجه بمفاهیم ارسطی، لایبنتیس این تقسیمات را برای دنیای اخلاقی نام میبرد: **عدالت جهانی**^۹، **عدالت توزیعی**^{۱۰} و **عدالت تقابلی**^{۱۱}. این تقسیمات بترتیب مربوط بسه اصل حقوقی رم نیز میباشد که عبارتند از: **زندگی شرافتمندانه**^{۱۲}، **دادن حق مردم**^{۱۳} و **عدم اضرار بغير**^{۱۴}. معهذ اگر انسان بخواهد در این نظریات، باوجود

1 - Excipe: nisi ipse intellectus 2 - La Moadologie 3 - LaThéodicée
4 - Nova Methodus Discendae Docendaeque Jurisprudentiae. 5 - Probitas
6 - Pietas 7 - Aequitas 8 - Jus strictum, 9 - justitia universalis
10 - j. distributiva 11 - j. Commutativa 12 - Honeste vivere 13 - Suum cuique tribuer 14 - Neminem laedere.

تاریخ فلسفه حقوق

عظمت آنها، در جستجوی تفکیک دقیق حقوق از اخلاق و خداشناسی برآید امری عبث انجام داده است. بلکه، در خلال این عقاید، همان اختلاطی دست داده است که سعی بعضی از نویسندگان قبلی، از جمله پوفندرف، که مورد انتقادات قلمی لایبیتس واقع شده، در ازین بردن آنها بوده است.

لایبیتس در جای دیگر، حقوق را «**قدرت اخلاقی**» تعریف کرده برخلاف تکلیف که ضرورت اخلاقی است.

با وجود این باید تذکر داد لایبیتس قبول دارد که حقوق، در معنای اخص خود، قابل اجبار و الزام است و بنابراین ملهم مفهومی است که بعدها دارای اهمیت زیادی میگردد.

افتخار تلاش در راه حل سیستماتیک مسئله تشخیص حقوق از اخلاق از آن **کریستیان تمازیوس**^۲ (۱۷۲۸-۱۶۵۵) است گرچه مبانی عقیده وی نزد بعضی از نویسندگان پیش مثل مارسیل دو پادو و حتی، بعضاً، نزد ارسطو یافت میشود.

تمازیوس از حیث تاریخ تعلیم دارای اهمیت است چه وی نماینده مسلک تنویر افکار^۳ بوده است. هدف این مسلک اشاعه و ترویج علوم نافع ملت بوده تا موهومات از مجتمع رخت بریندد. طبق روح این مکتب، تمازیوس، توجه خود را بقسمت عملی فلسفه معطوف داشت. وی بوسیله نوشته‌ها و دروس خود زبان آلمانی را جانشین زبان لاتین کرد که تا آنزمان بر آن تفوق داشت.

تمازیوس با روش استدالات منطقی اسکولاسینک بمبارزه پرداخته و سعی کرد علم را از خدا شناسی جدا نماید. علاوه از آزادی علم چنان باشدت دفاع کرده دشمنی‌ها و زجرها علیه او آغاز گردید و این امر تا جائی کشید که ناچار شد زادگاه خود **لیپزیک**^۴ را ترک نموده به **هال**^۵ پناه برد. در این شهر اخیر تمازیوس برای تأسیس دانشگاهی، که بعداً خود در آن استاد گردید، کوشش نمود.

تمازیوس در اولین تألیف خود بنام **تشکیلات حقوق الهی**^۶ (۱۶۷۷) افکار پوفندورف را تبعیت کرده است.

در ۱۷۰۵ کتاب دیگری تحت عنوان **مبانی حقوق طبیعی و حقوق بین الملل**^۷ تألیف کرد که در آن مسئله تشخیص حقوق و اخلاق با برابری قوی مورد بحث و مطالعه واقع شده است.

هدف تمازیوس بخصوص سیاسی بوده است: وی در نظر داشته حدود قدرت دولت را تعیین کرده و آزادی عقیده را، که خودسرانه بوسیله اجبار حقوقی محدود شده بود، دوباره بدست آورد. تمازیوس باشکنج‌ها و پرونده هائی که علیه جادوگران و ملحدین در جریان بود بمبارزه پرداخت و از آزادی مذهب و عقیده دفاع نمود. نظریات

1 - Potentia moralis. 2 - Christian Thomasius. 3 - L' illuminisme
4 - Leipzig 5 - Halle 6 - Institutiones jurisprudentiae divinae
7 - Fundamenta juris naturae et gentium.

تاریخ فلسفه حقوق

وی نیز موافق همین هدف بودند. چه میخواست بایدآلی جنبه علمی بدهد، که عملاً برای آن مبارزه میکرد. باین معنی که، بعقیده وی، اموری یافت میشود که دخالت دولت در آنها بی مورد است.

تمازیوس قواعد سلوک و علوم متناظر آنها بسه نوع زیر تقسیم میکند: **اخلاق سیاست و علم حقوق**. این نظامات سه گانه، گرچه از هم جدا میباشد، دارای هدف واحدی بوده که همان سعادت است.

چنانکه ملاحظه میشود، در این خصوص، تمازیوس دارای افکار عالی یا اصالی نیست. ولی آنچه مهم است تقسیم بندی اصول کلی است که بمنظور رسیدن به هدف واحد فوق صورت گرفته است. مبنای اخلاق، **فضیلت**، مبنای سیاست، **شایستگی**، و از آن حقوق، **درستی** است.

پس اصل اساسی فضیلت و بالتبلیغه اخلاق عبارتست از: **در مورد خود طوری رفتار کن که میل داری سایرین در مورد خویش رفتار کنند**. نتیجه خواست های ما بایستی، نه از نظر خودمان، بلکه از نظر هر فردی از افراد مجتمع باشد. این یک روش تعمیم و تصفیه اراده بوده است (همانند صورت قبلی و کمی نارس امر قطعی کانت).

اصل شایستگی که عبارتست از: **« با سایرین همانطور رفتار کن که میل داری آنان با تو رفتار کنند »** اصل عملی برآزندگی و یا سودمندی میباشد.

بالاخره اصل درستی قبلاً در قاعده که بوسیله انجیل و پیش از آن بوسیله **کنفوسیوس** داده شده بیان گردیده است یعنی: **با سایرین رفتاری مکن که میل نداری آنان در باره تو چنان رفتار کنند**. این مفهوم چنانکه ملاحظه میشود مفهومی منفی است: در حالیکه اخلاق و سیاست اثباتاً امر بتعاون میکنند حقوق امر بعدم تجاوز بغیر میدهد.

با وجود نامگذاری سه گانه فوق تضاد اساسی میان اخلاق و حقوق وجود دارد. اصل فکر تمازیوس عبارت از این است که مرجع اخلاق وجدان آدمی است لاغیر وسیعی آن بدست آوردن آرامش درونی است. حقوق، برعکس، روابط فرد را با سایرین تحت نظام درمیآورد. و از اینجا تمازیوس نتیجه میگیرد که تکالیف اخلاقی فقط بقصد مربوطند در صورتیکه حقوق، که در جستجوی صلح خارجی است، جز باعمال خارجی (وجدان خارجی) توجه نداشته سعی آن این است که از اختلافاتی که ممکن است در نتیجه زندگی اجتماعی بوجود آید جلوگیری نماید. نیز، تمازیوس، از موضوع فوق نتیجه میگیرد که تکالیف حقوقی را میتوان جبراً تحمیل نمود: آنچه در دایره وجدان میگردد از زور و اجبار برکنار است چه هیچکس را برای آن نیست که زور را علیه خودش بکار برد. بنابراین انسان نه نسبت بخود و نه نسبت باعمال درونی تکلیف حقوقی ندارد. چه اینجا

تاریخ فلسفه حقوق

قلمرو اخلاق است و پس دولت که دستگاهی حقوقی است نه میتواند در وجدانها رسوخ کند و نه میتواند دین مخصوصی را تحمیل نماید.

برعکس، تکالیف حقوقی موضوع برای اجبار و اکراه میباشد چه الزام در مورد دیگران و فقط نسبت باعمال خارجی آنان ممکن است.

تمازیوس تکالیف حقوقی را تکالیف کامل و تکالیف اخلاقی را، از این جهت که قابلیت اجبار ندارند، تکالیف ناقص مینامد.

باین ترتیب و با این مبانی، تقریباً کلیه صفات سیزه اخلاق و حقوق، آنچنانکه بعدها بوسیله نویسندگان دیگر بیان شده است، در اختیار ما گذارده میشود. درحقیقت کارگات هم در این زمینه بیش از این نبوده است.

معذک، بیان فوق نمیرساند که اصول ناسبرده، آنچنانکه تمازیوس گفته است، کاملاً صحیح باشد.

مقدمه، تصور نیروی که تفکیک مطلق اعمال درونی و خارجی قابل قبول باشد چه کلیه اعمال درعین حال هم درونی و هم خارجی میباشد باین معنی که دارای عنصر جسمانی و عنصر روحانی هستند. بنابراین نمیتوان قبول کرد که اعمال درونی فقط بوسیله اخلاق و اعمال خارجی تنها بوسیله حقوق تنظیم شوند.

برعکس، حق این است که اخلاق و حقوق دو قاعده کلی هستند که شامل تمام اعمال انسانی میشوند.

البته اخلاق ابتدا مبنای درونی عمل را مورد توجه قرار میدهد ولی در همینجا متوقف نشده از نظر خارجی نیز آنرا تحلیل میکند. و برعکس حقوق ابتدا جهة خارجی اعمال را در نظر دارد ولی بعداً متوجه قصد یعنی مرحله روحی یا درونی شده که آن نیز در مباحث حقوقی دارای اهمیت زیادی است. **حقوق يك طريقه يکسره** مایشینی برای **دستور دادن اعمال نیست**. اصل قابلیت اجبار حقوق اصلی محکم و پابرجاست ولی میتوان از طریق دیگر بدان رسید یعنی باین وسیله که اصل متقابل بودن را، که در حقوق اصلی اساسی است، مبنای عمل قرارداد (برای این موضوع بقسمت سیستماتیک کتاب مراجعه شود).

نیز صحیح نیست که تکالیف اخلاقی را، از اینجهت که قابلیت اجرا ندارند، ناقص بنامیم. قابلیت اجبار جز نوعی ضمانت اجرای خصوصی برای حقوق نیست؛ حتی الزامات اخلاقی را نیز ضمانت اجرائی مانند وجدان و افکار عمومی بوده و، بالنتیجه، آنها نیز الزامات کامل اند.